

قرشهارا با چشم بی سلاح هم میشد دید... .

تا اینکه زن و مادر زنم بدادم رسیده در حدود نزاکت و تربیت شخصیت صاحب ملکی خدمتشان رسیدند .

اما اینبار در در سرتازه ای گریبانگیرمان شد و د کتر در حالی که ادعا میکرد من در خواب خرخر میکنم نیمه های شب بجان کف اطاقهای ما افتاد منو و اهل و عیالم را که در خواب ناز بودیم یا ضرباتی که باتشکها یا بهتر بگویم پیوست و استخوان ما وارد میکرد از خواب بیدار میکرد.

بعد از د کتر سروصدای ناله و شیون عائله رادیوساز بود که آنی مارا بحال خود نمیگذاشتند.

رادیوساز بمحض ورود اول زنش را کتک میزد و آنگاه يك يك بچه هایش را زیر بارانی از مشت و لگد میگرفت .
مردیکه ...

بیخشید برای منکه صاحب ملك هستم گفتن این کلمه اصلاً خوب نبود .

بلی این آقا بدون اعتنا بر راحتی سایر همسایه ها مخصوصاً ما که در طبقه زیرین آنها بودیم بکارش ادامه میداد. تا اینکه شی از شبها حوصله ام سر رفته درب آپارتمان آنها را بصدا در آوردم. وقتی رادیوساز درب را برویم باز کرد با کمال نزاکت و ادب گفتم:

- خیلی باید بیخشید که مزاحمتان شدم... مثل اینکه سروصدا زیادی... آیا ممکنه خواهش کنم... يك کمی آهسته تر...

رادیوساز با آن بازوان نیرومندش یقه مرا چسبیده فریاد زد:

– بگو ببینم از کجا سروصدا می‌آمد ؟

– از خونه شما. www.KetabFarsi.com

رادبوساز در حالیکه مرا مثل شاخهٔ درخت توت می-

تکاند پرسید :

– این سروصدا ممکنه از کجا وبچه مناسبت باشه ؟

– قربان منکه نمیدونم علت اونو شرح بدم فقط میدونم

این سروصدا از خونهٔ شما می‌آد.

– بگوچه سروصدائی ؟ ..

– شما که بهتر از من میدونید اون توجه خبره چرا از

من میپرسید !

– یاالله بگو ببینم سروصدا از کجا می‌آد؟! ..

– بهت می‌گم فوراً بگو ببینم چه سروصدائی ؟

من چطوری می‌توانستم از اتفاقات سروصداداری که در

داخل آپارتمان آنها بوقوع می‌پیوست وباعث سروصدا می‌شد سر

در بیاورم .

رادبوساز چنان فریادهای جان خراش از حلقومش بیرون

میداد که تیرهای ساختمان بلرزه درآمده بود.

ساکنین آپارتمان بمحض شنیدن سروصدای آقای رادبوساز

یکی پس از دیگری از آپارتمانهایشان بیرون آمدند و خدا پدر و

مادر زن آقا دلال را بیامرزه که بدادم رسید و مرا از دست اون

غول بیابونی نجات داد.

خانم دلال پلعه‌ها را چهار تایکی بالا آمده وقتی بجلوی

آپارتمان رادبوساز رسید دستهایش را یکمزش زد فریاد زد:

– آخه ناسلامتی تو هم مسایه‌ای ؟ ما که از دست داد و

فریاد زن و بچه‌هاستگه اومدیم یک شب نیست، دوشب نیست،

سه شب نیست که آدم دندون روجیگر بگذاره چیزی نکه حیفا از آپارتمان و موقعیت خوب اون که گیر تو اومده و تو بجای استفاده از آن زن و بچه‌ات راتوش کتک میزنی. اگر من بجای زنت بودم جرو واجرت میدادم تا بفهمی زن یعنی چی ؟

رادیو ساز فوراً یقه‌ام رارها کرده در پشت سرم قائم شد. من بدلداری خانم دلال پرداخته پس از آنکه او را بخانه‌اش راهنمایی کردم پیش زن و بچه‌هام رفته گفتم :

— اینها چه میفهمند آپارتمان چیه؟ اینها باید تو زاغه‌ها زندگی کنند. مردیکه پدر سوخته کم مونده بود دستمو بخون کثیفش آلوده کنه.

خدارا شکر که خانم دلال بدادش رسید و الا کشته بودمش...

اولین جلسه عمومی:

بنا بدعوت آقای حسابدار بمنظور بررسی بیشتر در مورد آپارتمان مسکونی مان قرار شد در شب معینی بخانه آنها برویم. این دعوت بسیار بجا و از هر لحاظ لازم بود ولی آنچه همه ما را ناراحت کرد موضوع اختلافات کوچکی بود که بین همه موجود بود و هیچ کس نمی‌دانست در این جلسه عمومی با سایرین چگونه رفتاری داشته باشد.

وقتی آنشب وارد منزل آقای حسابدار شدم آقای رادیوساز بطرفم آمد و من یقین کردم او می‌خواهد دق دلی آن شب را در بیاورد. از این لحاظ حالت دفاعی بخود گرفتم تا بلکه کمتر کتک بخورم. ولی برعکس تصور من، وقتی آقای رادیوساز بچند قدمی من رسید سلام و علیک بسیار دوستانه‌ای کرده سپس مرآتنگ در آغوش گرفت و حالا بیوس کی نبوس.

منهم این عمل را در مورد آقای دکتر بجای آوردم و پس از دیده بوسی خانم‌ها اولین جلسه مارنگ دیگری بخود گرفت. در دستور جلسه ابتدا انتخاب رئیسی برای جلسات و آپارتمان مطرح شد که با اکثریت آراء آقای بازنشسته به سمت رئیس انتخاب گردید. پس از آن طرح نامگذاری برای آپارتمان مطرح شد. اسامی یونجه، لامع، روشن و چند اسم دیگر جزو اسامی متعددی بود که با توافق آراء رد شد و جلسه برای پیدا کردن اسم مناسبی جهت آپارتمان در نیمه‌های شب تعطیل گردید.

و جلسه آینده بمنظور یافتن اسم باسمائی جهت آپارتمان بر روز پنجشنبه در خانه آقای وکیل موکول گردید.

در جلسه بعد آقای وکیل ضمن ایراد سخنان مبسوطی پیرامون اهمیت «اسم» در زندگی روزمره اظهار داشت:

اسم - اسم، آنهم اسم خوب برای هر آپارتمانی لازم بلکه واجب است. البته اگر بتوانیم این اسم را در میان اسامی وطنی و بومی بیابیم بسیار بهتر خواهد بود.

دکتر گفت:

من پیشنهاد می‌کنم که اسم شو آهنگ بگذاریم.
بازنشسته گفت:

- آهنگ دیگه چیه؟

- همون آهنگ معمولی.

آقای رادیو ساز گفت:

- بنظر من اگر اسم شو «ساختمان اتحاد» بگذارید خیلی

بهتره چون کسانی که در این آپارتمان زندگی می‌کنند واقعاً با هم متحد و متفق‌اند.

حسابدار گفت:

— آ پارتمان اتحاد خیلی داریم. ما باید اسم کمیابی روش

بگذاریم .

آنکاه چند نفر از آنها رو بمن کرده گفتند:

— شما چرا اسمی پیشنهاد نمی کنید ؟

— من چیزی بیادم نمی آد ولی اگر اسمشو کمیاب بگذارید

بنظرم بد نیست بتصور اینکه با آنها شوخی می کنم مدتی خندیدند.

دکتر گفت :

— نظام چطوره ؟

باز نشسته گفت .

— با باجون نظام دیگه چیه . مگر ما دانشکده نظام عموم

کردیم که اسمشو نظام بگذاریم ؟

— ولی بنظرم آ پارتمان نظام چیز جالبی باشه.

بعد از آن دو جلسه، ۵ جلسه دیگر هم برای نامگذاری

آ پارتمان تشکیل دادیم و بجائی نرسید . تا اینکه در آخرین

جلسه ای که در منزل آقای رادیوساز تشکیل شده بود از من

خواستند که اسمی برای آ پارتمان پیدا کرده آنها را از سر گردانی

و ناراحتی برهانم .

من هم پس از مدتی تفکر گفتم :

— بنظر من اگر اسمشو مقدس بگذارید خیلی خوبه. چون

هم از لحاظ تازه بدوران رسیده ها کلمه جالبی است و هم از لحاظ

کسانی که عمری را به عبادت و اطاعت گذرانده اند.

وقتی چنین اسمی را پیشنهاد کردم آقای رادیوساز تا بنا گوش

سرخ شد. نکو اسم زنش مقدس بوده و من خبر نداشتم . آقای

باز نشسته گفت :

— ولی این اسم خیلی فناتیک است . مثلاً اگر از تون

www.KetabFarsi.com

پرسند کجا منزل دارین می گین :

- در قیمت پائین مقدس قرار دارم ؟

با ایما و اشاره زخم دریافتم که دسته گلی بآب داده ام .

لذا ضمن پس گرفتن پیشنهادم گفتم:

- خیلی معذرت میخوام که این پیشنهاد را کردم .

بازنشسته گفتم :

- میدونیم که تو آدم بذله گوئی هستی و شوخی می کنی ؟

از ترس جانم گفتم :

- بله شوخی کردم .

رادیو ساز با ناراحتی گفتم :

- ولی این يك شوخی بسیار خردکی بود ...

بالاخره در آن شب اسم آپارتمان را آهنگ گذاشتیم و قول

دادیم بمصدق اسم آپارتمان همیشه و همه جا بایکدیگر هم آهنگ

و هم گام باشیم .

سه چهار هفته پس از نامگذاری آپارتمان، آقای بازنشسته

استعفا داده در خواست کرد کس دیگری را بریاست آپارتمان

انتخاب کنیم .

ما که میدانستیم آقای بازنشسته هرگز میل ندارد از ریاست

آپارتمان معزول شود و این کارها برای آنستکه ارزش خودش

را بالا ببرد چیزی نگفته پس از چند بار خواهش و تمنا او را در

پست ریاست آپارتمان ابقاء کردیم .

رئیس شدن آقای بازنشسته یواش یواش در کوچه و بازار

رواج یافت و در اندک مدت اسم اصلی آقای بازنشسته فراموش

شد و از فروش گرفته تا آشفالی و از بقال گرفته تا لباس شوئی

همه اینا باسم آقای رئیس شناخته و رئیس خطاب می کردند.

چه کسی زیاد تر پرمی کنه؟

برسر تقسیم پول آب مصرفی اختلاف شدیدی بین همسایه‌ها بروز داد و چند هفته جلسات مشورتی تعطیل گردید. چون هر يك از آپارتمانها دارای کنتور مخصوص آب نبودند، این اختلاف روز بروز عمیق تر و ناراحت کننده تر شد.

سابق بر این همه همسایه‌ها بطور مساوی بهاء آب را با آقای بازنشسته می‌پرداختند و او هم پس از پرداخت وجه آن قبوض مربوطه را در اختیار ما می‌گذاشت.

اما آقای دکتر باین موضوع اعتراض کرده گفت :
- این درست نیست که ما هم باندازه دیگران آب بهاء بدیم . چون اولاً منو خانم روزها در خانه نیستیم لذا آب مصرف نمینمائیم .

ثانیاً ما از آب لوله کشی که تصفیه نشده است بعنوان آب آشامیدنی استفاده نمی‌کنیم و این درست نیست که من برابر پولی که آقای فلانی (یعنی من) می‌پردازد پول بدهم. اوها ۸ نفرند و ما دو نفر. پس باید ما بمراتب کمتر از آنها پول آب بدیم .

زن و مادر زنم بدون آنکه مهلتی بمن بدهند گفتند :
- آقای دکتر از شما خیلی بعیده که واسیه چندرغاز پول آب این همه خودتان را ناراحت کنید و...

بعداً فهمیدم ناراحتی زن و مادر زنم بر سر این بوده که آقای دکتر در آن جلسه ما را متهم بمصرف آب لوله کشی بعنوان آب آشامیدنی کرده بود.

خانم دکتر که کارمند یکی از بانکها بود در تأیید گفته شوهرش ادامه داد .

- عزیزم چرا ناراحت شون می‌کنی. آب لوله کشی می -

خورند که بخورند. تو مبدونی که خرج ۸ سرعائله چقدر کمبر
شکنه؟ ما که آب شیشه‌ای می‌خوریم دو نفر بیشتر نیستیم ولی اونها
که نمی‌تونند چنین کاری بکنند؟

و آنوقت بود که زنم با عصبانیت گفت:

— آهای خانم دکتر... متوجه حرفهات باش من مثل تو
عقیم نیستم. می‌زام که می‌زام. از لج تو هم که باشه از فردا
پس فردا دست بکار یکی دیگه‌ام می‌شم. اگر تو هم آدمی و شعور
داری بزا.

مادر زنم گفت:

— دختر جون تو با این طور آدمها سر برنگذار. معمولاً
زنهای عقیم نسبت بزنهاى باردار و بچه‌دار حسودی می‌کنند.
و بدین وسیله مادر زنم موفق شد آرامش نسبی برقرار
کند! ...

بعد از تشکیل چند جلسه قرار شد بهاء‌آب را نسبت بنفرت
بدهیم و البته کسی که در این کار زیان دید من و خانواده‌ام بودیم.
خانم دلال بدون در نظر گرفتن بچه ۸ ماهه‌شان اظهار داشت:
— ما دو نفر بیشتر نیستیم و هنوز بچه‌مون بسنی نرسیده که
آب بخوره و فقط از شیر من استفاده می‌کنه.
زنم گفت:

— اتفاقاً بچه بیش‌تر از بزرگها آب مصرف می‌کنه. ببینم
شما مگر کهنه‌های بچه‌تونو نمی‌شورید؟

بهر طریقی بود دعوای بین‌آندو را نیز حل کرده قرار
براین شد تا خریدن کتورهای جداگانه بهاء‌آب را به نسبت
نفرت تقسیم کنیم. ولی این بار مشکل مهمانهای زیادی که بخانه
آقای حسابداری می‌آمدند و خانه‌ او را بشکل رستوران درآورده

بودند پیش آمد . همه ما باین موضوع اعتراض کردیم و خانم حسابدار با تربیت و نزاکت بخصوص صاحب ملکی، جواب داد: - ولی باید بدویند اصلاً آب تا آپارتمان ما نمی آد که ما مصرفش کنیم و بخوریم ناچاریم از آب شیشه در همه جا و همه کار استفاده نمائیم .

پس ار آن جلسه و گفتار آقای دکتر راجع بمصرف آب لوله کشی بعنوان آب آشامیدنی توسط منو خانواده ام قیامت و قشقرقی در خانه ما برپا شده زنم ، مادر زنم و بچه هام در حالیکه مرامستول این ناراحتی میدانستند درخواست کردند که از فردای آروز مانند دیگران از آب آشامیدنی که در بطری های بزرگ در معرض فروش گذاشته می شود استفاده کنند .

من خواه نا خواه تن باین کار دادم ولی چند روز بعد متوجه شدم مادر زنم برای آنکه خودی نشان دهد پله های جلوی آپارتمان نما را که همیشه دربان آپارتمان تمیز می کرد با آب شیشه می شوید و مخصوصاً این کار را در موقع ورود خانم دکتر انجام میدهد .

الینه با صدای بلندی هم که دکتر بشنود می گفت:

- آب لوله کشی که موزائیک ها را تمیز نمی کنه . این آب بطری ها واقماً در تمیز کردن کاشی ها معجزه می کنه .
طاقت نیاورده گفتم :

- مادر چون آب مخصوص خوردن میدونی بطری چنده ؟
آری میدونم .

- پس چرا با اون موزائیک ها را می شوری ؟

- ناراحت نشو چون این آب همون آب لوله کشی است منتهی برای اینکه پیش خانم دکتر ترست بگیرم این کارو می کنم .

بعد از حل شدن مسئله پرداخت آب بهاء اولین جلسه بنا به پیشنهاد آقای رئیس در منزل آقای دکتر تشکیل شد. وقتی وارد خانه آقای دکتر شدیم هسمرم با خانم دکتر مدتی مایج و بوسه راه انداخته بیش از بیش باعث تعجب من شدند.

دستور جلسه آنشب نصب تأسیسات حرارت مرکزی در آپارتمان بود. من چون پولی در بساط نداشتم با نصب دستگاه حرارت مرکزی بشدت مخالفت کردم. آقای رئیس هم ضمن تأیید گفته‌های من خرید و نصب آن را کاری بیهوده دانست.

آقای وکیل برای آنکه پولداری خود را نشان دهد گفت:

در آن صورت ناچارم فقط برای آپارتمان خود چنین تأسیساتی نصب کنم.

رئیس گفت:

– مانعی نداره ولی باید بدانید که نصب تأسیسات حرارت مرکزی برای تمام آپارتمان غیر از در دسر چیز دیگری به همراه ندارد.

وکیل گفت:

– چه در دسری؟

– مثلاً اینکه من زیاد تر مصرف کردم و تو کمتر مصرف کردی و باالنتیجه من کمتر پول میدم و تو باید بیشتر بدی. خانم دکتر گفت:

– مثلاً ما که صبح‌ها خونه نیستیم باید با اندازه نصف دیگر

پول بدیم!...

www.KetabFarsi.com

حسابدار گفت :

- ما هم دو ماه از سال خونہ مادرزنم میریم ! ...

با این تفصیل آقای وکیل گفت :

- خوب بنظر تون سوختش چی باشه !

- ذغال سنگ :

- ولی ذغال خیلی کثیف می کنه .

- بانفت موافقید؟

- بدنست ولی اونم سروصدا راه میندازه .

- در اینصورت از گازوئیل استفاده می کنیم که هم ارزونه

هم بی سروصداست ! ...

آنکاه مسئله خالی کردن چاه توالت ها مطرح شد و

تصمیم گرفتیم با پرداخت مبلغی دست بچنین کاری بزنیم .

آقای دلال گفت :

- ولی ماه گذشته مبلغی بابت این کار دادیم :

آقای رئیس باناراحتی فریاد زد :

- پس بمن اعتماد و اطمینان ندارید . من حاضر نیستم

یکدقیقه هم رئیس شما باشم . اینهم پولهایی که بمن داده بودید .

- حسابدار گفت :

من دیگه از دست این آپارتمان بی صاحب مونده زلہ شدم

ومی خوام جای دیگه ام برم .

دکتر گفت :

- داداش همدردیم . ترا بخدا اگر جایی سراغ داشتی ما

راهم خبر کن .

زن آقای رادیو فروش حرف را بچاه توالت ها کشانده

گفت :

- قبل از همه فکری بحال توالت‌ها بکنید.
زن دلال گفت:

چاهها را هر کسی پر کرده باید اونو خالیش کنه.

زن کارمند بازنشسته رو بخانم رادیوساز کرده گفت:

- عزیزم «تو آآلت» نیست و توالت است اگر بلد نیستی
یاد بگیر و اونوقت حرف بز.

- نه نه چون من هرچی باشه سیکل اولو خوندم و اصل کلمه

همون هست که من گفتم ولی تو سواد خواندن و نوشتن هم که
نداری.

- هاه... هاه... هاه... نکو خانم فارغ التحصیل هم بوده اند

و ما خبر نداشتیم.

برای خاتمه دادن بمشاجره لفظی آنها گفتم:

- هر دوی شما اشتباه میکنید اصل کلمه...

زن کارمند حرقم را بریده گفت:

- قربون اون دهنتم درستشوبگو تا یاد بگیریم. از قدیم و

وندیم گفتن:

- ندونستن عیب نیست نپرسیدن عیبه.

- اصل کلمه و بزبون خودمون «چاه خلاست».

خانم کارمند در حالیکه ازشنیدن اصل کلمه دلش بهم خورده

بود گفت:

- ولی چاههای این آپارتمانها را چاه توالت میکن.

رادیوساز گفت:

- در هر صورت بنظر من برای تمیز کردن این چاهها

باید به نسبت هر نفر پول پردازیم.

مادر زنم گفت:

– ولی شما بزیادی عائله ما نگاه نسکنید چون ما هفته بهفته توالت نمیریم .

آشپ نتوانستیم برسر این موضوع که چگونه قادر خواهیم بود چاه توالت‌ها را تمیز کنیم بتوافق برسیم ولی موقع خدا حافظی گفتن جمله شب بخیر و انشاء الله ما را هم سرافراز میفرمائید اصلاً فراموشمان نشد .

فرم اصلی آپارتمان :

همه ما از صبح الطلوع تا تنگ غروب فحش وبد و بیراهی بود که نثار صاحب اصلی آپارتمان میکردیم و این بدان علت بود که سرما کلاه گذاشته و هر یک از ماها را بنحوی فریب داده بود. البته ما متوجه این موضوع نبودیم تا اینکه آقای وکیل ما را متوجه این موضوع کرد.

هر یک از ما و کالتما نرا باوداده بطور جدا گانه شکایت‌هایی بر علیه او تسلیم مقامات مربوطه کردیم. حسابدار بعنوان نم دادن قسمت بزرگی از سقف آپارتمان، آقای رادیوساز بعلت خراب بود شیرهای آب و چفت درب ها، آقای دلال بعلت خرابی کف ساختمان ، کارمند باز نشسته بعلت رطوبت زیاد طبقات پائین و بالاخره آقای دکتر بعلت رطوبت فوق العاده زیادی که سلامت او و خانمش را بخطر میاندازه شاکی بودند.

من شکایتی نکردم ولی آقای وکیل بدادم رسیده ضمن نشان دادن درزهای کوچکی که در دیوار آشپزخانه ایجاد شده بود گفت:

– داداش هر چه زودتر شکایت کن. مگر نمی بینی دیوارها پائین میان ؟

ضرر این دیوارهای در حال خراب شدن غیر از آنکه متوجه شما همیشه متوجه همه ساکنین آپارتمان هم هست.
 - اما دیوار ترک بر نداشته و گچش ترک خورده .
 - اگر میدونستی صاحب این آپارتمان چقدر مرد بیشرقی است بحر فم گوش میدادی .

یادم میآید وقتی تو محضر بودیم رو بمن کرده گفت:
 - با وجود آنکه آپارتمانرا ۷۵ هزار لیره بهت فروختم ولی به سردفتر میگم ۵۰ هزار لیره فروختم که مالیات کمتر بدم اگر ازت قیمت اصلی رو پرسید ۵۰ هزار لیره بگو.
 - راست میکنی ؟

- دروغم چیه. تو خودت میدونی فرار از مالیات بزرگترین بیشرقیهاست .

- ولی شما هم که در کار او شریک بودین؟
 - درسته ولی سردفتر دوستم بود و از این لحاظ این کارو کردم. چون هفته‌ی پیش خودشم خونه‌ای بمبلغ ۸۰ هزار لیره خرید و قیمت اصلی آنرا برای فرار از دادن مالیات ۴۰ هزار لیره نوشت. وقتی سردفتر مملکتی از این کارها میکنه چرا من نکنم . مگر من میخوام خزانه دولت را با مالیاتی که میدم پر کنم ؟

در مقابل این منطق قوی تسلیم شده شکایتی بعلت فرو ریختن دیوار آشپزخانه تسلیم کردم.

در همین جر و بحث بودیم که خبر آوردند دزدان خانه آقای دکتر را همزمان با خالی کردن چند آپارتمان دیگر خالی کرده اند .

آقای دکتر پس از این جریان تصمیم گرفت چند نرده

www.KetabFarsi.com

آهنی به پنجره‌هایش بکوبد.

ولی تمام ساکنین آپارتمان باتکاء تبصره‌ی موجود در قانون اساسی که میگوید:

«هیچیک از صاحبان آپارتمانها نمیتوانند بدون موافقت قبلی سایرین در شکل ظاهری آپارتمان خود تغییراتی داده باعث برهم خوردن فرم قبلی آپارتمان شوند، از کار او جلوگیری کردیم و یاد آور شدیم چنانکه دست بچنین کاری بزنند بر علیه او شکوائیه‌ای تسلیم دادسرا خواهیم کرد.

چند روز بعد دزدها دوباره بخانه دکنتر آمده اموالی را که دفعه گذشته موفق ببردن آنها نشده بودند باخود بردند .
دکنتر باناراحتی روبهاها کرده گفت:

– اجازه بدین نرده‌ها را بکشم چون میترسم با این ترقیبی که شروع کرده‌ان در وپیکر آپارتمانم را هم ببرند.

کسیکه بیش از همه بانصب نرده‌های آهنی مخالفت میکرد آقای کارمند بازنشسته بود. او میگفت:

– بازدن نرده که کاری درست نمیشه. پس چرا خونه‌
منو نمیبزن و خونه اونو میبزن؟

وقتی هر دو تاشون خونه نیستند دزد که بنرده نگاه نمیکنه.
آخه کسی نیست باین آقای دکنتر بگه: تو که درآمد خوبی داری
چرا زنتو سرکار میفرستی؟

مگر زندهای ما بشر نیستند که ۲۴ ساعت تو خونه‌اند.
خوب یادم نیست ولی همینقدر میدانم یکهفته از روزی
که آن جاظرفی دیوار را نصب کرده بودم نگذشته بود که زنم
پس از مراجعه از اداره گفت:

– امروز صبح که خونه نبودى سه نفر ما مور شهرداری

بخانه ما آمده ضمن نشان دادن ورقه‌ای که معلوم می‌کرد همسایه‌ها بر علیه تعمیراتی که در داخل منزل داده‌ایم شکایت کرده‌اند. بداخل خانه آمدند تا این تعمیرات را از نزدیک و با چشم خود ببینند. ولی چیزی دستگیرشان نشده پی کار خود رفتند.

از شنیدن این خبر بسیار ناراحت شدم و پس از تحقیقات زیاد فهمیدم آقای دلال و آقای رادیوساز چنین شکایتی کرده‌اند. برای آنکه بتوانم علیه آنها شکایت کنم چیزی نگفته با انتظار فرصتی ماندم.

تا اینکه روزی از روزها که در اداره مشغول کار بودم زخم با تلفن خبر داد که هر چه زودتر خودم را بخانه برسانم. فوراً از رئیس اداره مان اجازه گرفتم خودم را با تا کسی بخانه رسانیدم. زخم بمحض دیدن من گفت:

- صداها رو میشنوی؟

- آره میشنوم.

- پس معطل چی هستی؟

- بله آقای دلال معاملات ملکی تأسیسات جدیدی در داخل خانه‌اش درست می‌کرد و این بار من میبایست از او شکایت می‌کردم. ولی قبل از آنکه بکلاتری بروم سرزده وارد خانه آنها شده گفتم:

- دیدید چطوری می‌تونو گرفتم. حالا تو خونتون تغییر و تبدیل میدین؟

زن دلال که حاج و واج مانده گفت:

- نه بخدا ما کاری نمیکنیم فقط دوسه تا میخ میزنم که قاب عکسها را آویزون کنم.

- خوب اینهم یک نوع خرابکاری است و ممکن است

دیوارهای آپارتمان صدمه ببینند... www.KetabFarsi.com

چند روز بعد که شاهد حمل مبلهای بزرگی بخانه زادیوساز بودم فوراً دست بکار شده قبل از آنکه او متوجه موضوع شود شکایتی مبنی بر سنگینی کردن سقف آپارتمان و تذکر اینکه ممکن است این فشار باعث خرابی آپارتمان ما شود تسلیم کلانتری کردم .

دربان چیکار بکنه ؟

دربان آپارتمان ما قبل از آنکه دکتر، طبقه روبروی آپارتمان آقای بازنشسته را خریداری کند در آنجا زندگی می کرد ولی پس از فروخته شدن آن قسمت چون محلی برای زندگی او وجود نداشت آواره و سرگردان شد . راستی دربان آپارتمان چه باید میکرد ؟

برای جواب باین سوال ۵ - ۶ جلسه هفتگی تشکیل دادیم ولی چون صاحب اصلی آپارتمان جایی برای دربان در نظر نگرفته بود موفق بیافتن راه حل عاقلانه ای نشدیم . بودن دربان در آپارتمان ما از نظر آقای رئیس بعلت آنکه پولی باو نمیداد و کاری باوی نداشت زائد بود اما از نظر ماچندان هم وجود او بی تفاوت نمی نمود . در جلسه آنروز آقای رئیس گفت :

- چون محلی برای زندگی دربان نداریم من پیشنهاد می کنم عذراورا بخواهیم و بیش از این موجبات ناراحتی اش را فراهم نکنیم .

خواستم جواب تندى باو داده از دربان دفاع کنم که با اشاره چشم و ابروی زن و مادر زنم روبرو شدم که مرا بسکوت

دعوت می کردند. من فوراً منظور آنها را فهمیدم چون اگر با آقای رئیس مخالفت می کردم امکان بهم خوردن دوستی دختر کوچکم با پسر آقای رئیس غیر ممکن نبود. دختر کوچک من با پسر آقای رئیس مدتها بی یکدیگر دلباخته و در آشکار و نهان از اظهار عشق متقابل دریغ نمی کردند.

من اول مصمم بودم این رشته دوستی را برهم بزنم. چون غیر ممکن بود تا دختر بزرگترم در خانه هست با ازدواج دختر کوچکترم موافقت کنم. ولی بعداً متوجه اشتباه خود شدم چه هر کدام از آنها زودتر از سرم بازمی شدند سعادتی بود که نصیب من کرده بودند.

www.KetabFarsi.com

با ملاحظه این معامله پایا پای ضمن تأیید سخنان آقای رئیس گفتم:

– مگر ماه قبل از اینکه صاحب خانه بشیم در بانی تو خونمون داشتیم؟

دکتر گفت:

– ولی موقعیت کنونی ایجاب می کند که داشته باشیم. خوب آقای رئیس زیر زمین آپارتمان در چه حالی است؟

– فعلاً خالی است و ما در آنجا ذغال و هیزم میریزیم. ولی خیلی مرطوبه.

وکیل گفت:

– رطوبت آن تا کجای دیوارش هست؟

– در حدود نیم متر رطوبت داره.

وکیل گفت:

– اینکه مانعی نداره ماشاءالله هزار ماشاءالله در بان ما قد بلند! بنظر من اگر اونجا را برایش درست بکنیم، می تونه در

www.KetabFarsi.com

کمال راحتی زندگی بکنه.

دلال معاملات ملکی گفت:

– شما فکر رطوبتش را نکنید در تابستان کاملاً خشک

می شه .

دکتر گفت :

– اگر برای رطوبت طبقات پائین فکری نکنیم پس از

مدتی دیوارها فرو خواهند ریخت.

بامقداری جعبه خالی برتقال تختی برای دربان در زیر زمین

درست کردیم و هنوز او را جا بجا نکرده بودیم که آقای رئیس

در جلسه هفتگی که عصر همان روز تشکیل شده بود گفت:

– همانطوریکه میدانید دربان آپارتمان ما جزء فرشتگان

نیست مثل ما بخوردن و آشامیدن احتیاج داشته از همه مهمتر

بتوالت نیازمند است. در صورتیکه زیر زمین توالتی نداره. حالا

از شما می پرسم:

– دربان آپارتمان ما در موقع احتیاج بتوالت از کجا

استفاده کند؟

دکتر گفت :

– سؤال بجائی است ولی در همین جلسه نمی شود روی

آن تصمیم گرفت من پیشنهاد می کنم موضوع توالت دربان را

در دستور جلسه آینده قرار دهیم! ...

– ولی تا اون روز این نهنه مرده چیکار کنه ؟

چون بنظر هیچ يك از ما راه حل عاقلانه ای نرسید خواه

ناخواه موضوع توالت دربان آپارتمان را بجلسه آینده موکول

کردیم .

در جلسه بعد هر يك از ما پیشنهادی کردیم. آقای حسابدار

عقیده داشت که توالتی در خارج از آپارتمان و در وسط یکی از باغچه‌ها بسازیم .

آقای رئیس با اینکار موافق بود ولی خانم دکتر اعتراض کرده گفت :

– من حاضر نیستم چنین کاری صورت بگیرد . چون دلم نمی‌خواود هر روز که صبح پنج‌شنبه‌های اطاقم را بازمی‌کنم تاهوای سالم بداخل اطاق بیاید ، با آقای دربان که دست به بند شلوارش هست روبرو شوم .

www.KetabFarsi.com

زنم گفت :

– من هم مخالفم و دلم نمی‌خواود بوی کثیف توالت ناراحتم کند .
من گفتم :

– پیشنهاد من اینستکه دربان آپارتمان هر روز از توالت یکی از صاحبان آپارتمانها استفاده کند . حتی می‌تونیم این کار را هفتگی کنیم و دربان آپارتمان هر هفته از توالت یکی از آپارتمانها استفاده کند . فقط کافی است که آقای رئیس برنامه‌ای تنظیم کنند که بموجب آن هم ساکنین آپارتمان و هم آقای دربان راحت باشند .
دوستان مدتی خندیدند و یکی از آنها گفت :

– مثلاً می‌خوایم شام بخوریم که بیهوزنگ درب بسدادر می‌آد وقتی آنرا بازمی‌کنیم با آقای دربان که برای استفاده از توالت آمده‌اند روبرو می‌شیم . این واقعاً مسخره است .
حسابدار گفت :

– من هرگز اجازه نمیدم از توالتی که زنم استفاده می‌کند کس دیگری استفاده کند .
رادیو ساز گفت :

– حالادرت سه‌ماه تمام است که آقای دکتر اسباب کشی